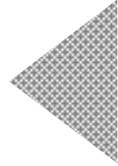


جهانی‌شدن فرهنگ برای جهان سوم تهدیدها و فرصت‌ها



دکتر محمدرحیم عیوضی

عضو هیأت علمی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

اشاره

جهانی‌شدن مفهومی است که اشاره به ذهنیتی دارد که تمایلی سیری‌ناپذیر به گسترش در ابعاد گوناگون داشته و در این راستا ابزارهای مختلفی خصوصاً فن‌آوری‌ها را به خدمت می‌گیرد. بدین ترتیب جهانی‌شدن حاصل گرایش و اجبار روزافزون به آموزش، تجربه و به کارگیری نگرش پیوندی به حوزه‌های مختلف حیات انسانی تلقی نمود که در آنها قابلیت تأثیرگذاری رخدادهای گوناگون حوزه‌های مختلف بر یکدیگر در سطح فراملی مشهود بوده و خصلت افزایش دارد. این قابلیت‌ها، جهانی‌شدن را به مثابه‌ی یک موضوع مورد توجه خاص و محوری قرار داده است. همچنین تحلیل چگونگی تأثیرگذاری‌ها و نتایج آنها موجبات بازاندیشی مفاهیمی چون «تغییر»، «نظم» و «نظام» شده است. موضوع قابل تامل اینکه امروزه جهانی‌شدن همه‌ی ما را فرا گرفته است، نه تنها به عنوان یک فرایند بلکه به عنوان موضوعی برای گفتگو. موضوع توسعه‌ی سیاسی - اقتصادی - تکنولوژیک و فرهنگی در قرن بیست و یکم به هیچ‌گروه، ملت یا دولتی محدود نمی‌شود، بلکه موضوعی است که همگان به آن مرتبط و از آن متأثرند. چنین تحولی حوزه و قلمرو امنیتی کشورها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. فضای امنیتی تحت تأثیر جهانی‌شدن به معنای توسعه جهانی که منجر به بازسازی تولیدات جدید در قلمروهای سیاسی - اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی شده است، معنای متفاوتی می‌یابد.

شکل و نوع تأثیرپذیری از فرایند جهانی‌شدن به موقعیت جهانی کشورهای مختلف نیز بستگی دارد. کشورهای توسعه‌یافته به گونه‌ای در محیط امنیتی بین‌المللی عمل می‌نمایند و کشورهای جهان سوم نیز از وضعیت ناشی از جهانی‌شدن به گونه‌ای دیگر اقدام می‌نمایند و طبعاً مشکلات و موضوعات امنیتی هر یک را با شرایط و اوضاع خاصی تعریف خواهد شد. این مقاله پاسخی است به برخی سؤالات مرتبط با جهانی‌شدن و امنیت در کشورهای جهان سوم از جمله پرسش‌های زیر:

- فرصت‌ها و تهدیدات ناشی از جهانی‌شدن برای کشورهای جهان سوم کدام است؟
- تأثیر جهانی‌شدن فرهنگ بر کشورهای جهان سوم چیست؟

۱- جهان سوم، مفهومی نیازمند بازنگری و تجدیدنظر

درهم ریختگی‌های ناشی از جهانی‌شدن سبب شده‌اند که مفاهیم نیز کارآیی پیشین خود را نداشته باشند و بنابراین نیازمند بازنگری و تجدیدنظر شوند. به عبارت دیگر، وقتی عوامل مؤثر در شکل‌گیری یک مفهوم نظیر «جهان سوم» دستخوش تغییراتی می‌شوند، لازم است این مفهوم و یا حداقل درک امروزی از آن نیز با توجه به همین دگرگونی‌ها فهم و نقد و بازنگری شود. توجه به تعریفی از «جهان سوم» که توسط ال. اس استاوریانوس (L. S. Stavrianos) ارائه شده است، توجیه و درک مطلب فوق‌الذکر را آسان می‌سازد. وی گفته است: «جهان سوم در نتیجه‌ی یک جهش سرنوشت‌ساز اجتماعی در شمال غربی اروپا در ابتدای عصر نوین بوجود آمد. این جهش، ظهور یک جامعه پویای سرمایه‌داری بود که طی مراحل متوالی در ماوراء بحار گسترش یافت، کنترل بخش‌های وسیعی از جهان را به دست گرفت، تا سرانجام در قرن ۱۹ بر جهان استیلاء یافت. اصطلاح جهان سوم بدین معناست که کشورها و مناطقی که این اصطلاح به آنها اطلاق می‌شود، از چیزی که به تدریج به اقتصاد بازار جهانی تبدیل شد، سهم غیرعادلانه‌ای می‌برند.»^۱

به این ترتیب توجه به وضعیت «جوامع اروپای غربی»، «نظام سرمایه‌داری» و «سهم‌بری از اقتصاد بازار جهانی» می‌تواند برای ما فرصت‌های ناشی از جهانی‌شدن را برای کشورهای جهان سوم «باورپذیر» سازند.

فراگیری نحوه زیست اجتماعی کشورهای پیشرو صنعتی‌شدن در کشورهای شمال و در رأس آنها، ایالات متحده آمریکا می‌تواند وضعیت کنونی آنها را در مقایسه با جهش سرنوشت‌ساز مذکور در تعریف جهان سوم - که پیشتر ارائه شد - به عنوان یکی از عوامل مؤثر در شکل‌گیری مفهوم «جهان سوم» مورد توجه قرار گیرد. بنابراین سؤال این است که آیا جوامع کشورهای شمال آیا هنوز از پتانسیل و انگیزه‌ی کافی مشابه یا برتر از آن چیزی که جهش سرنوشت‌ساز آنان را در گذشته باعث گردیده بود، برخوردار هستند؟

هرچند این کشورها از موقعیت سیاسی مطلوبی - به لحاظ سهمی که در جریان مبادله‌ی اخبار و اطلاعات در سطح جهان دارند^۲ - برخوردار هستند اما بی‌اعتنایی سیاسی از یکسو و ازهم پاشیدگی بنیادی‌ترین عنصر جامعه‌ساز یعنی خانواده از سوی دیگر هیچ دلالتی بر جهش اجتماعی سرنوشت‌ساز در این کشورها ندارند، بلکه سقوط اجتماعی سرنوشت‌ساز را تجربه می‌کنند. در واقع انسجام فرهنگی جوامع

سرمایه‌داری دستخوش آسیب‌های جدی شده است. فرانسیس فوکویاما در کتاب «پایان نظم، سرمایه اجتماعی و حفظ آن» استدلال کرده است: «وقتی فرهنگ عمومی غرب که فردگرایی را تبلیغ می‌کنند و وقتی به خصوص فرهنگ امریکایی که تمام تعهدات و وظایف اجتماعی را به انحطاط کشانده است و گرایش به سمت فردگرایی مرد و زن را تقویت کرده است، به سادگی می‌توان دید ایالات متحده به صورتی جدی دچار فروپاشی خانواده و افول سطح سرمایه‌ی ملی شده است.»^۳

بنابراین مشکل اجتماعی خانواده از این واقعیت ناشی می‌شود که منافع کودکان به وسیله‌ی والدینی که به طور عقلانی منافع فردی خود را دنبال می‌کنند به حد مطلوب تأمین نمی‌گردد. خانواده به این علت در طول قرون متمادی نهاد موقتی بوده است که انسان‌ها فقط به دنبال اصل به حداکثر رساندن فایده‌مندی عقلانی که اقتصاددانان نئوکلاسیک آن را مطرح می‌سازند، نبوده‌اند، بلکه ایثارهای غیراقتصادی در حق فرزندان، از منشاء طبیعی آنها سرچشمه می‌گیرد.^۴

نکته‌ی دیگر آنست که هرچند پیروزی در مقابل شرق سیاسی افرادی چون فوکویاما را به طرح مباحثی چون پایان تاریخ و بی‌بدیل بودن لیبرالیسم ترغیب نمود اما واقعیت آنست که نیاز به دشمن جدید از یکسو و افزایش تحرکات و فعالیت‌های مثبت و موفق ضداستعماری در ابعاد مختلف از سوی کشورهای جهان سوم از سوی دیگر، خیلی زود به نظراتی چون نظریات هانتینگتون (برخورد تمدن‌ها) منجر شد.

عوامل دیگری که مؤید افول پتانسیل و انگیزه در این کشورها می‌باشند عبارتند از:

روبرو شدن با پیامدهای بی‌عدالتی (تروریسم و...)، مواجهه شدن با عمق‌یابی حرکت‌های اسلامی (جنبش‌های اسلامی از یکسو و انقلاب اسلامی در قالب جمهوری اسلامی از سوی دیگر)، ناکامی در حل مسأله‌ی فلسطین به نفع اسرائیل، ناتوانی در حفظ انحصار علمی، روبرو شدن با عوامل و متغیرهای غیرنظامی و فوق‌العاده مؤثر که به ضرر آنها تمام می‌شود (مانند: سازوکار انتخابات به عنوان یکی از شیوه‌های مرسوم و رایج انتقال قدرت و نتایج نامنتظر آن برای قدرت‌های سلطه‌گر و ذینفع. مثال: انتخابات در عراق، فلسطین، ایران و...)، رأی ندادن ملل اروپایی به قانون اساسی اتحادیه اروپا، رقابت اروپا به رهبری فرانسه با سلطه‌گری امریکا در قالب ایجاد ارتش اروپایی در برابر و بجای ناتو (به رهبری ایالات متحده امریکا) بدیهی است که با این تغییرات شاهد تغییر در جهان سوم نیز باشیم.

۲- آیا سوم بودن جهان سوم دائمی و لایتغیر است؟

سوم بودن جهان سوم بر اساس مشترکاتی چون سوم بودن در امور اقتصادی، نظامی - امنیتی، فنی - تکنیکی و سیاسی توضیح و تشریح می‌شده است و جمع‌بندی نهایی و در واقع محصول نهایی آن، سوم بودن در فرهنگ بوده است. به عنوان مثال دانیل لرنر در نظریه‌ی بسیج خود مشخصاً به نفی فرهنگ و

سنت این کشورها می‌پردازد و اینچنین توضیح می‌دهد:

لرنر ارجاع به جوامع غربی را تنها راه فهم توسعه اجتماعی و سیاسی می‌داند. به نظر او علت ابهامات موجود نژاد - محوری (Ethno centrisme) غرب نیست بلکه برعکس این است که جوامع شرقی سعی دارند به هر قیمت پاره‌ای وجوه سنتی و خاص خود را حفظ کنند.

نوسازی دقیقاً از طریق حذف سنت و از طریق نفخه‌ی بسیجی صورت می‌گیرد که ابتدا در اذهان اثباتی و عقلانی دمیده شود و آنگاه به رفتاری فراگیر و فارغ از انگیزه‌ی تعلقات گروهی و برعکس مرتبط با منافع عمومی و هویت جمعی سوق یابند.^۵

اینهمه سلطه‌گری نظامی و اقتصادی و هژمونی فرهنگی با محوریت «علم» و توسل به انحصارگری علمی از سوی کشورهای صنعتی صورت می‌گرفت و توجیه می‌شد، اما اینک با شکست انحصارات علمی و جرأت تفکر و بارو به قابلیت اندیشیدن در جوانان و متفکران نواندیش این جوامع - که در قید نگرش‌های ایستا و غیرخلاق محاط در هر آنچه متعلق به مغرب زمین است، نیستند - فرصت‌های جدیدی پدید آمده است.

پدیده‌ی جهانی‌شدن در هر صورت توجه به تکثر فرهنگی را به عنوان یک ارزش مطلوب بین‌المللی القاء نموده است و شاهدیم که از دهه‌ی ۱۹۸۰ مباحث توسعه به سوی توسعه فرهنگی سوق یافته است.

۳- چرا مفهوم هویت فرهنگی از توسعه

توسعه‌ی فرهنگی به معنای گسستن از سنت‌های گذشته نیست، زیرا سنت‌ها انباشت و ذخیره‌ی تجارب گذشته‌ی یک جامعه است. توسعه بر مبنای گسترش سنت‌ها و تجارب گذشته انجام می‌گیرد و نه بر اساس نفی آنها. توسعه فراگردی است که در آن سنت‌ها و تجارب گذشته از نو و بر اساس نیازها و شرایط تازه بازنمایشی و بازسازی می‌شوند و از این طریق جامعه‌ی خود را بارور می‌کند و توانایی‌های بالقوه‌ی انسان‌ها شکوفا می‌شود. از این جهت مفهوم «هویت فرهنگی» از مفهوم توسعه جدا نیست.^۶

در مروری بر تأملات متفکران مختلف در مورد موضوع و شقوق آن، بژوزن هتته (Bjorn Hettne) - پروفیسور مطالعات صلح و توسعه در دانشگاه گوتنبرگ سوئد - بیانی قابل توجه دارد که به نوعی جمع‌بندی وضعیت کنونی بشمار می‌آید. وی در کتاب «تئوری توسعه و سه جهان» آورده است: به نظر می‌رسد ما در جایی بین یک رهیافت کهنه و قدیمی «دولت ملت» و یک رهیافت «جهانی» نارس و خام گرفتار شده‌ایم، و سخن‌گویان رهیافت‌های مربوطه مستعد گزافه‌گویی و اغراق کردن درباره‌ی موردشان هستند.^۷

در مجموع می‌توان گفت تقویت مؤلفه‌های هویت فرهنگی زمینه‌های اعتماد به نفس و خودباوری در

کشورهای جهان سوم را بوجود می‌آورد، بدین ترتیب خواسته‌ی پیشرفت با جرأت تفکر توأم می‌گردد و بتدریج و در طولانی‌مدت استقلال با اتکاء به توانمندی علمی جایگزین وابستگی (نامتقارن) به جهت ضعف علمی می‌گردد. این مدعا با نگرشی درون‌محور برای کسب قدرت شناخت و استفاده از فرصت‌ها مطرح گردیده است که تحقق آن نیازمند لحاظ عنصر «زمان» در برنامه‌ریزی‌ها و تلاش‌های کشورهای جهان سوم در فضای ملتهب و پرتلاطم ناشی از جهانی شدن است.

۴- سازه‌انگاری به مثابه‌ی نظریه‌ی مبنا جهت تدوین الگو

در تحلیل مسایل امنیتی کشورهای جهان سوم باید توجه داشت، فرایندهایی که در درون جوامع جهان سوم میان حکومت و جامعه و بنابراین در ساختاربنندی و صورت‌بندی‌های اجتماعی و اقتصادی کشورهای جهان سوم در حال وقوع است، تغییراتی را بوجود آورده و می‌آورد که سبب پیچیدگی روابط قدرت در درون نظام‌های سیاسی این کشورها می‌گردد و به تعبیری می‌توان این دستاوردها و نتایج را محصول فرایندهایی «برگشت‌ناپذیر» دانست که تأثیر آن در روابط بین کشورهای جنوب و کشورهای جنوب و شمال قابل مشاهده است. ما شاهد پوست‌اندازی در سیاست و روابط بین‌الملل هستیم که طی آن تنظیمات تازه‌ای - البته نه به راحتی و سادگی و نه به سرعت و در کوتاه‌مدت - در حال شکل‌گیری هستند. جهت درک بهتر این تحول کافیهست به دو موضوع «نظارت» و «کنترل» در این کشورها توجه نماییم. البته این تحول در کلیه‌ی کشورها در حال وقوع است که آنان را وادار نموده تا «امنیت» را از سطوح فردی، به سطح جمعی ارتقاء بخشیده و بجای درکی متصلب از آن، نوعی سیالیت و انعطاف‌پذیری را با لحاظ عنصر «زمان» پذیرا شوند.

حال با توجه به توضیحاتی که تاکنون ارائه شد اگر بخواهیم بر اساس نظریات کنونی و از میان آنها، گزینشی جهت تدوین یک الگوی امنیتی برای تحلیل مسال امنیتی کشورهای جهان سوم انجام دهیم، بنظر می‌رسد سازه‌انگاری، نظریه مناسب‌تری باشد.

توضیح اینکه، با در نظر داشتن تغییر تدریجی گستره‌ی قدرت و حساسیت امنیت از سطح نخبگان سیاسی حاکم به سطح نظام در یک کشور، عنصر «هویت» از جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌گردد و لذا امنیت در بافت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کل کشور متبلور و معنا می‌شود. همچنین تجارب اجرای برنامه‌های مختلف پیشنهادی یا تحمیلی در کشورهای جهان سوم همواره نشان داده‌اند که این کشورها از یک هویت متمایزی نسبت به کشورهای غربی برخوردار بوده و در مواجهه با برنامه‌های ارسالی و ابلاغی از سوی آنان، نوعی مقاومت فرهنگی از خود نشان داده‌اند.

اکنون با توجه به تغییر روبه‌های قدرت‌های سلطه‌گر در تعقیب منافع ملی خود از یکسو و تحولات

درونی کشورهای جهان سوم از سوی دیگر بنظر می‌رسد نظریه‌ی سازه‌انگاری که توجه خاصی به ساختار بین‌الذنهانی و تلقی خاص کشورها از هویت و موجودیت خود و همچنین از دیگر کشورها و بطور کلی نظام و سیاست بین‌الملل دارد، بهتر می‌تواند امنیت و مسایل امنیتی را از دیدگاه کشورهای جهان سوم آشکار سازد.

در این نظریه تأثیر هنجاری، ساختاری، بنیادی نهادی و ارتباط میان دگرگونی‌های هنجاری و هویت و منافع دولت مورد بررسی قرار می‌گیرد. همزمان خود نهادها که بطور مستمر باز تولید می‌شوند، بصورت بالقوه از طریق فعالیت دولت‌ها و سایر بازیگران دستخوش تغییر و تحول می‌گردند که در این روند عملاً نهادها و بازیگران در یک فرایند جامعه‌پذیری متقابل قرار می‌گیرند. بر اساس این رویکرد نمی‌توان سیاست بین‌الملل را در حد یک سلسله تعاملات و رفتارهای عقلایی و در چارچوب‌های صرف مادی و نهادی در سطوح ملی و بین‌المللی تقلیل داد، زیرا تعاملات دولت‌ها صرفاً بر اساس یک سلسله منافع ملی تثبیت شده شکل نگرفته بلکه در طول زمان به صورت نوعی الگوی رفتاری از طریق هویت‌ها تشکل می‌یابند و یا باعث تشکل هویت‌ها می‌گردند. در چارچوب رویکرد مزبور رفتارها می‌توانند در شرایط اجتماعی بین‌الذنهانی معنادار باشند. بنابراین اعمال قدرت و ارائه‌ی رفتارها در غیاب هنجارها فاقد معنا می‌باشند. در چنین وضعیتی هنجارهای تأسیسی، یک هویت را از طریق مشخص ساختن رفتارهایی که سبب می‌شوند تا دیگران را بر آن وادارد تا آن هویت را به رسمیت شناخته و بطور مناسب به آن واکنش نشان دهند، تعریف می‌کنند.^۸

۵- فرصت‌ها و تهدیدات امنیتی ناشی از فرایند جهانی‌شدن در کشورهای جهان سوم

عنوان بحث از دو قسمت اصلی تشکیل شده است که اولی بیشتر جنبه‌ی مفهومی و نظری داشته و دومی، بیشتر جنبه‌ی مصداقی و عملیاتی تحقیق را شامل می‌شود که به ترتیب عبارتند از:

- فرصت‌ها و تهدیدات امنیتی ناشی از فرایند جهانی‌شدن؛
- فرصت‌ها و تهدیدات امنیتی ناشی از فرایند جهانی‌شدن در کشورهای جهان سوم.

الف: فرصت‌ها و تهدیدات ناشی از فرایند جهانی‌شدن

«آشفته‌گی» و «تحرکی» که در ساختارها و نهادها و نظام‌های مختلف ناشی از فرایند جهانی‌شدن بوجود آمده است، فرصت‌ها و تهدیدات فراوانی را ایجاد نموده که بستگی به عملکرد بازیگران (توانایی، فرصت‌شناسی، آگاهی به شدت مورد نیاز برای اقدام و زمان مناسب برای آن) دارد. در واقع، فرصت‌ها و تهدیدات چیزی نیستند مگر وضعیت بازیگران موجود و برآیند عملکرد آنها در محیط نظام بین‌الملل و میزان بهره‌برداری از منابع در دسترس. چنانچه وضعیت آنان، امکان تحرک مناسب در زمان مناسب را

فراهم سازد، آشفته‌گی‌ها موجبات ارتقاء سطح بازیگر و افزایش قدرت تأثیرگذاری آن را موجب خواهد شد و برعکس.

ب: فرصت‌ها و تهدیدات امنیتی ناشی از فرایند جهانی‌شدن

اما در خصوص فرصت‌ها و تهدیدات امنیتی ناشی از فرایند جهانی‌شدن باید گفت بازیگر اصلی یعنی دولت - کشورها در تنظیم روابط و اتخاذ سیاست‌ها و برنامه‌ها و همچنین تعقیب آنها دچار آشفته‌گی، تلاطم و عدم اطمینان شده‌اند. عبارت دیگر «امنیت ملی» با تمرکز و محوریت دولت ملی جایگاه و اثر پیشین را ندارد. ارزش‌ها و منافع در مباحث امنیت ملی، امروزه دچار ابهام روزافزون گردیده‌اند، زیرا دولت ملی قادر به تعریف آنها در ذیل حاکمیت و قلمرو سرزمینی خود نیست. فرایند جهانی‌شدن عوامل فراحاکمیتی را وارد معرفی و سنجش دو رکن امنیت ملی یعنی ارزش‌ها و منافع نموده است و لذا، جامعه که در مباحث امنیت ملی، در بطن مفهوم دولت ملی قرض گرفته می‌شد، و تصور می‌گردید که دولت، نماینده و آیینی تمام‌نمای ملت خویش می‌باشد، امروزه در اثر فرایند جهانی‌شدن، منزلتی روزافزون در قبال طرف دیگر یعنی دولت، می‌یابد. جهانی‌شدن بر تقویت عنصر ملت در مقابل عنصر دولت در واحد سیاسی دولت - ملت افزوده است و از این رو مباحث امنیتی نیز دستخوش تحول و تغییر شده‌اند.

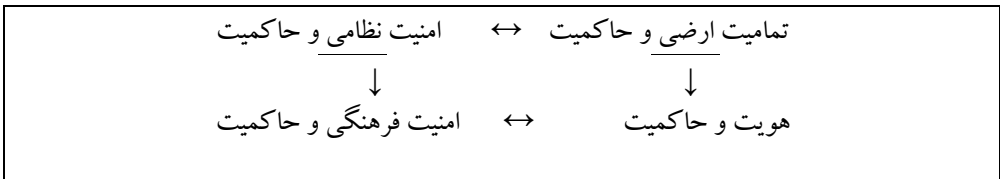
د: جهانی‌شدن و تغییر مفهومی و مصداقی «امنیت» و «قدرت»

امنیت که به زعم رئالیست‌ها در دولتی قوی در معنا و مصداق نظامی آن تصور می‌شد که متکی بر خشونت در جهت دستیابی به اهداف خود می‌باشد، امروزه در اثر فرایند جهانی‌شدن و تغییر جایگاه دولت، انتظار از آن و شیوه‌های حفظ بقاء، نمی‌تواند کاربردی وسیع همچون گذشته داشته باشد. بنابراین فرصت‌ها و تهدیدات امنیتی نیز که معطوف به درکی نظامی و تسلیحاتی در یک قلمرو سرزمینی مشخص از یکسو و در گستره‌ی روابط با سایر بازیگران از سوی دیگر بود، امروزه بتدریج جای خود را به درک متفاوتی می‌دهد.

توضیح اینکه، جهانی‌شدن سبب تغییر مصداقی و مفهومی در «دولت قوی» شده است. اینکه دولت قوی الزاماً به معنای «دولت بزرگ» نیست بلکه اتفاقاً در شرایط فعلی، «دولت کوچک» و حداقلی از قدرت عمل بیشتری برخوردار بوده و لذا موفق‌تر و پایدارتر است. همچنین جهانی‌شدن سبب تغییر مفهومی و مصداقی قدرت گردیده است و برخلاف نگرش رئالیستی حاکم بر سیاست بین‌الملل در سده‌های گذشته، اندک اندک قدرت نرم را مقدم‌تر از قدرت سخت قرار داده است و توجهات، بیشتر معطوف به بُعد نرم‌افزاری قدرت و کارآیی آن بجای بُعد سخت‌افزاری قدرت و بکارگیری قوای نظامی و قهرآمیز گردیده است. به این ترتیب امنیت از برآیند فرایندهای عمیق اجتماعی و در بطن روابط درون هر

جامعه‌ای، شکل گرفته و معنا و مصداق می‌یابد. در اینصورت فرصت و تهدید امنیتی صرفاً به میزان آسیب‌پذیری نظامی دولت مربوط نمی‌شود، بلکه مشتمل بر فرایندهای بنیادین در متن جوامع است که قدرت هر دولتی ریشه در آنها داشته و وابسته بدان‌ها می‌باشد. در یک جمع‌بندی می‌توان گفت جهانی‌شدن سبب تغییر در اولویت‌بندی نیازها و نگرش‌ها در تصور، ترسیم و تشخیص فرصت‌ها و تهدیدات امنیتی شده است (نمودار ۱)

نمودار (۱) جهانی‌شدن و تغییر اولویت نیازها و نگرش‌ها



هـ: تغییرات محیطی ناشی از جهانی‌شدن

بدین ترتیب امنیت دارای گستره‌ای وسیع‌تر از گذشته می‌گردد و لذا در بررسی و تشخیص فرصت‌ها و تهدیدات امنیتی ناشی از فرایند جهانی‌شدن می‌بایستی تمرکز بحث را بسوی تغییرات و دگرگونی‌ها در فرایندهای امنیت‌ساز نظیر: ارزش‌های فرهنگی، وفاق سیاسی، همبستگی ملی، جامعه‌پذیری و جامعه‌پذیری سیاسی و رقابت سیاسی نظام‌مند (در چارچوب قانون)... سوق داد.

و: تهدیدات امنیتی ناشی از فرایند جهانی‌شدن برای کشورهای جهان سوم

اگر بپذیریم که هرچه قدرت بر منطقه‌ای گسترده‌تری حاکم باشد و از ساختار و انتظام مشخصی پیروی نماید، در شرایط عدم تعادل و آشفتگی، احساس عدم امنیت بیشتری خواهد نمود، در آنصورت می‌پذیریم که در فرایند جهانی‌شدن، قدرت‌های بزرگ سابق متحمل تلاطم‌های بیشتری نسبت به قدرت‌های متوسط و کوچک می‌گردند. از این رو بسیار طبیعی و بدیهی بنظر می‌رسد که با توجه به وجود حد و آستانه‌ی تحمل و واقعیت آن برای هر یک از قدرت‌ها، جهانی‌شدن قابلیت انعطاف‌پذیری آنان را مورد آزمون و چالش جدی قرار داده است که عکس‌العمل آنان را در شرایط تشدید ترس امنیتی و احساس کم‌تعادلی و بی‌تعادلی نسبت به سابق، بصورتی خشونت‌آمیز درخواهد آورد. در واقع بخشی از پیامدها از طریق سیاست و دیپلماسی و اصلاح نگرش‌ها، هضم می‌گردند اما بخشی هم از طریق جنگ و بکارگیری سیاست‌های مداخله‌جویانه پاسخ داده خواهند شد.

بنابراین می‌توان شایع‌ترین تهدید امنیتی را اوج‌گیری و استفاده از ویژگی مشروعیت‌بخش «امنیت» جهت توجیه اقدامات قهری خشونت‌آمیز و غیرمتعارف از سوی قدرت‌های بزرگ (مرکز) دانست. از آنجا که

موضوعیت یافتن کشورهای جهان سوم در ارتباط با کشورها و قدرت‌های بزرگ معنا و مفهوم دارد، لذا پیدایی این وضعیت نزد قدرت‌های محوری در سیاست و نظام بین‌الملل، پیامدهای وخیمی برای کشورهای جهان سوم به همراه دارد که بسته به نوع و وضعیت هر کشور می‌تواند شامل اقدامات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و یا اقدامات نظامی گردد. نمونه برای اقدامات اولی، ایران (جمهوری اسلامی) و برای اقدام دومی، عراق و افغانستان می‌باشند.

استفاده‌ی ابزاری از امنیت از سوی قدرت‌های بزرگ به جهت کاهش «ذره‌ای» قدرت کنترل آنها جهت سوق‌دهی روابط و سیاست بین‌المللی به سود منافع و ارزش‌های خویش همچون گذشته، طرح‌های مختلفی چون نظم نوین جهانی، خاورمیانه بزرگ را برای تنظیم مجدد امور در دستور کار آنان قرار داده است.

گفته‌ی چستر تان (Chesterton) یک واقعیت است که: انسان قوی درباره‌ی کارآیی جسمانی خود دچار نگرانی نمی‌شود، اما چون ضعیف گردد از تندرستی سخن به میان می‌آورد. به همین گونه، «قدرت بزرگ» نیز تا هنگامی که قوی است و رقیبی ندارد، کمتر احتمال می‌رود که درباره‌ی توانایی خود برای انجام دادن تعهداتش بحث کند، مگر زمانی که «نسبتاً» ضعیف شده باشد.^۹ تأثیر فرایند جهانی‌شدن در این موضوع را مطابق نمودار (۲) می‌توان ترسیم نمود.

نمودار (۲) بازشناسی آثار جهانی‌شدن در افزایش «احتمالات» وقوع تهدیدات امنیتی

جهانی‌شدن و افزایش «احتمالات» وقوع تهدیدات امنیتی



آسیب‌پذیری امنیت روانی نخبگان و تصمیم‌گیران امنیتی



تقویت این احساس در اثر وقوع برخی تهدیدات امنیتی جدی، مثال: واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر



گسترش تدریجی احساس عدم امنیت و کم‌تعادلی



تقویت و تشدید اقدامات امنیتی



تداوم احساس عدم امنیت به جهت نامشخص بودن عوامل تهدیده‌کننده‌ی امنیت و زمان وقوع تهدیدات

آشکار است که اگر در چنین اوضاعی، کشورهای جهان سوم به تقویت اقداماتی بپردازند که وضعیت

وابسته‌ی آنان را به کمتر وابسته تبدیل نماید، می‌تواند در روابط فرامرزی خود موقعیت بهتری داشته باشند، در غیر اینصورت همچون طعمه‌ی نیازمندی‌های قدرت‌های بزرگ، آماج حملات مختلف قرار می‌گیرند.

ز: فرصت‌های امنیتی ناشی از فرایند جهانی‌شدن برای کشورهای جهان سوم

این موضوع یعنی فرصت‌های امنیتی بستگی بسیاری به شرایط شکاف دولت - ملت در هر کشور جهان سومی دارد. اگر شکاف از حد معینی تجاوز نماید، تأثیر جهانی‌شدن بر طرح مجدد ملت و جامعه در برابر دولت و حکومت سبب می‌شود، تلقی از امنیت و چگونگی تأمین آن در دو حوزه‌ی متفاوت شکل بگیرد و نیروهای مکمل جامعه و حکومت بصورت نیروهای متضاد عمل نمایند. اما اگر سیاست‌گذاری‌ها معطوف به کاهش شکاف دولت و ملت گردد، قدرت دولت با توجه به تقویت قدرت جامعه، از اتکای مناسبی در چالش امنیتی در حوزه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، علمی و نظامی برخوردار می‌گردد و می‌تواند از این طریق ابتکار عمل و سرعت اقدام مناسبی را در تعاملات بین‌المللی به نمایش بگذارد.

بنابراین می‌توان گفت جهانی‌شدن به جهت طرح عوامل بنیادی و اجتماعی امنیت، فرصت امنیتی مناسبی را برای تقویت دولت‌های جهان سوم در درون و برون مرزهایشان فراهم آورده است. اگر دولت‌های جهان سومی بتوانند نگاه درونی، بومی یعنی اجتماعی و جامعه‌شناختی به امنیت را تقویت نمایند، در اینصورت موفق به اصلاح ساختار حکومتی خود می‌گردند و از این رهگذر می‌توانند از بن‌بستی بنام جهان سوم - که از اصلی‌ترین شاخصه‌هایش شکاف عمیق دولت - ملت است - به تدریج رهایی یابند.

ح: الگوی امنیتی تحلیل مسایل امنیتی جهان سوم

جهان سوم به لحاظ مفهومی و مصداقی نشأت گرفته از رویکرد غربی به تقسیم‌بندی‌های روابط قدرتی و سیاست بین‌الملل از یکسو و نیازمندی‌های آنها برای طبقه‌بندی و تفاوت‌گذاری میان هویت‌ها و موجودیت‌های بین‌المللی از سوی دیگر می‌باشد. حال که در زمانه‌ای با توصیفاتی چون انفجار اطلاعات، جهانی‌شدن، دوران پس از جنگ سرد و ورود به قرن بیست و یکم (دغدغه‌های چگونگی آینده) بسر می‌بریم که در آن کلیه‌ی واژه‌ها و نظریه‌ها به لحاظ قابلیت توضیح‌پذیر نمودن واقعیت‌ها، شمولیت بر حوادث در حال وقوع و ایجاد آرامش نسبت به «آینده» مورد شک و تردید و اصلاح و بازسازی پیوسته‌ای هستند، لازم است در طرح مقولات ظریف و حساسی چون امنیت و تحلیل آن نیز، این دگردیسی‌ها را در نظر داشته باشیم. بنابراین از همین ابتدا می‌توان دو نحوه‌ی طرح مسأله را از یکدیگر تفکیک نمود که نتایج متفاوتی را نیز به بار می‌آورند:

- الگوی تحلیل مسایل امنیتی جهان سوم بر اساس قدرت شخص محور و امنیت هیأت حاکمه؛
- الگوی شخصی بودن قدرت و روابط قدرتی و حصر امنیت به هیأت حاکمه؛
- الگوی تحلیل مسایل امنیتی جهان سوم بر اساس قدرت نهادی و امنیت نظام سیاسی؛
- الگوی نهادی بودن قدرت و روابط قدرتی و گسترانیدن آن در سطح ملی و نظام سیاسی؛

به این ترتیب تفاوت الگوی غرب محور و گذشته‌گرا با الگوی خودمحور و آینده‌نگر آشکار می‌باشد.

وابستگی متقابل نامتقارن وابستگی متقابل متقارن

ط: عصر کودتاها

در الگوی اول، جهان سوم به مثابه‌ی موجودیتی دارای ویژگی‌های کاملاً و مطلقاً شناخته شده در نظر گرفته می‌شود که دارای تأثیرات کاملاً و مطلقاً شناخته شده‌ای بر حوزه‌های گوناگون زیست جمعی و از جمله «امنیت» می‌باشد. این موجودیت، غیرمستقل، وابسته، منفعل و حداکثر، عمل‌کننده‌ی مفیدی برای منافع و نیازهای دیگران - سایر قدرت‌ها - است. از این منظر و بر اساس دیدگاه رئالیستی - در جنگل روابط بین‌الملل - کشورهای جهان سوم امنیت خود را در ذیل امنیت کشورهای برتر (قدرت‌های بزرگ با مرکز) تعریف می‌کنند و باید چنین کنند. امنیت کشورهای جهان سومی تحت‌الشعاع امنیت اتحادها و دسته‌بندی‌های امنیتی کلان‌تری است که در همان راستا و بر همان پایه‌ها، تفسیر و تحلیل می‌شود. پذیرش ذهنیت جهان سومی بودن و قبول آن به عنوان هویت سیاسی و فرهنگی کشور جهان سومی و القاء جهان سومی بودن از طرق گوناگون از سوی قدرت‌های سلطه‌گر، حلقه‌های واسطی هستند که چارچوب ادراکی و تفسیری عملکرد کشورها را در یک نظام سلسله‌مراتبی شکل می‌دهند. اولویت‌های امنیتی با توجه به نیازمندی‌های بیرون از نظام (کشور) و لحاظ آنها تنظیم می‌گردند و اصلی‌ترین هدف در این راستا، بقاء هیأت حاکمه است و امنیت نیز در سطح اشخاص تصمیم‌گیر و تصمیم‌ساز، معنا و مفهوم می‌یابد. بنابراین الگوی تحلیل مسایل امنیتی، معطوف به گرایش‌های شخصی و حزبی هیأت حاکمه و پیوند آنان با قدرت‌های فراسوی مرزها می‌باشد.

بر این اساس حوزه‌ی امنیت، بسیار محدود و تنگ‌نظرانه فهمیده و تصویر می‌شود و طبیعتاً به لحاظ شخصی بودن، بسیار آسیب‌پذیر است. اوج این نگرش را می‌توان اینچنین مطرح نمود که امنیت کشورهای جهان سوم عبارتست از امنیت هیأت حاکمه‌ی این کشورها. روشن است که بر این اساس هیچ مبنای اجتماعی‌ای برای امنیت مورد شناسایی قرار نخواهد گرفت و گستره‌ی امنیت ملی در قالب و ظرف یک نظام سیاسی، موضوعیت نمی‌یابد. لذا در کشاکش‌های امنیتی، بحث از نظام و مصالح و منافع آن

مطرح نمی‌شود.

ی: ارتقاء موقعیت جهان سوم

در الگوی دوم، جهان سوم به مثابه‌ی موجودیتی کمتر شناخته شده و در حال تغییر است. فرایندهای تغییرات در کشورهای موسوم به جهان سوم با جدیت و وسواس مورد توجه قرار می‌گیرند و کوشش می‌شود مسایل امنیتی با استفاده از منطق درونی تحولات این جوامع تحلیل گردند. این توجه جدی از آنجا ناشی می‌شود که با کاهش روزافزون امکان و تمایل قدرت‌های سلطه‌گر (استعماری) به مقابله‌ی مستقیم نظامی به دلایل مختلف به همراه برخوردهای سیاسی و دیپلماسی‌های چندجانبه، فرایندهای جابجایی قدرت در کشورها و نتایج آن را از سطح اشخاص و هیأت حاکمه به سطح سیاست‌های اعلامی و اجرایی و پیامدهای آنها برای نظام در کنار تأثیر آن در زنجیره‌ی روابط اقتصادی، سیاسی، فرهنگی - اجتماعی و خصوصاً امنیتی در سطح منطقه و همچنین جهان ارتقاء داده است. این ارتقاء به معنای اهمیت یافتن هر کشور در قالب یک نظام و شیوه‌ی عملکرد آن می‌باشد و روابط، مسایل و تبعات امنیتی آن برای سایر کشورها از این زاویه مورد توجه و بررسی قرار می‌گیرد. بنابراین، واقعیت و موضوع «سرسپردگی» و پیروی حداکثری که از مشخصات دوران استعمار بود، جای خود را به نظام‌سازی و تغییرات درون نظام جهت مقابله با همگامی با دیگر نظام‌ها - یعنی سایر کشورها - داده است. بر این اساس، تحلیل مسایل امنیتی هم از سوی هیأت حاکمه، نظام سیاسی و مردم یک کشور جهان سومی و هم از سوی قدرت‌های مؤثر و ذینفع در روابط با آن کشور در چارچوبی «سیستمی» صورت می‌پذیرد.

امروزه سیاستمداران و دولتمردان کشورهای جهان سوم در مراجعه به آراء عمومی بسیار بیش از گذشته توانایی و آمادگی یافته‌اند، و این به معنای یافتن گزینه‌ی جایگزین مستحیل شدن در سایر نظام‌ها - نظام بین‌الملل در وجه غالب آن با محوریت قدرت‌های سلطه‌گر - است. ضمن آنکه امروزه موضوع، صرف حفظ قدرت معدود افراد حاکم نیست، بلکه حراست از موجودیتی ملی در قالب نظام سیاسی یک کشور (جهان سومی) است که در صحنه‌ی روابط بین‌الملل، به عنوان نظامی در کنار و میان سایر نظام‌ها وجود داشته باشد و موقعیت خود را ارتقاء بخشد.

۶- تأثیر جهانی شدن فرهنگ بر کشورهای جهان سوم

عناوین و مفاهیمی که «جهانی‌شدن» را در خود دارند، از ابهام زیادی برخوردارند. بعبارت دیگر این اشارات، دائماً حکایت‌گر چیز یا چیزها، نشانه یا نشانه‌هایی هستند اما اصل موضوع کماکان روشن نمی‌شود. درعنوان فعلی می‌توان پرسید منظور از فرهنگ چیست؟ مگر جوامع انسانی می‌توانند و یا تاکنون توانسته‌اند عاری از عنصر «فرهنگ»، جامعه و گردهمایی جمعی خود را سامان دهند؟ اگر بپذیریم

که کلیه‌ی جوامع انسانی دارای فرهنگ هستند، پس جهانی شدن فرهنگ و به تعبیری، گسترش فرهنگ در سطح جهانی چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

این پرسش‌ها ما را به سمت درک فرهنگ در صورت و محتوای خاصی رهنمون می‌شوند، فرهنگی جهانی و نه محلی و منطقه‌ای و حتی ملی. اما امروز، کدامین فرهنگ می‌تواند در سطحی جهانی، عضوگیری نماید؟ شاید هم بتوان پرسید که کدام فرهنگ‌ها «قابلیت» و «امکانات» گسترانیده شدن در سطح جهانی را توأمان دارند؟ بدین ترتیب روشن می‌شود که پرسش از «تأثیر جهانی شدن فرهنگ بر کشورهای جهان سوم» می‌تواند:

۱- به «تأثیر جهانی شدن فرهنگ‌ها بر کشورهای جهان سوم» تغییر یابد.

۲- به شکل‌گیری «جریان» و «جریان‌های» فرهنگی در سطح جهانی در اثر مجموعه فرایندهایی باشد که تحت عنوان «جهانی شدن» شناخته شده‌اند، اشاره داشته باشد.

۳- می‌تواند مشتمل بر ویژگی‌ها و الگوهای فرهنگی کشورهای جهان سوم نیز بشود.

در واقع نباید از عنوان «تأثیر جهانی شدن فرهنگ بر کشورهای جهان سوم» چنین برداشت نمود که کشورهای جهان سوم، صرفاً متغیر وابسته بوده و اثرپذیرند. با توجه به توضیحاتی که داده شد، روشن می‌گردد که قابلیت‌ها و عکس‌العمل‌های فرهنگی از سوی این کشورها چنانچه در سطح جهانی اثرگذار باشند، می‌توانند ضمن اثرپذیری، تأثیرگذار نیز باشند.

با در نظر داشتن این توضیحات شاید بتوان گفت که جهانی شدن فرهنگ را می‌توان در دو سطح کلان (تمدنی) و خرد (ملّی) مورد بررسی قرار داد. آنچه که در ابتدا جلب توجه می‌نماید، رخدادهای فرهنگی در سطح کلان می‌باشد. این رخدادها بواسطه‌ی کارکردهای فرهنگ مستقیماً به سیاست مرتبط می‌گردند و برنامه‌ریزی‌های قدرت‌های بزرگ جهانی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. نظرپردازی هانتینگتون در مورد برخورد تمدن‌ها در همین چارچوب قابل تأمل و ارزیابی است. فراخوان فرهنگی در سطح جهانی نمی‌تواند منفک از ملاحظات سیاسی و ضرورت‌های امنیتی صورت پذیرد. کارکردهای فرهنگ که آن را با سیاست مرتبط ساخته و مقوم معنا و مصداق امنیت در مجموعه‌های مختلف می‌باشند عبارتند از: ایجاد و تقویت انسجام درونی از یکطرف و هویت‌بخشی و تفکیک از غیر (خودی، بیگانه یا غیرخودی) از طرف دیگر نیز جملگی اعتماد و امنیت را معنا و متجلی می‌گردانند. در مقابل کژکارکردهای فرهنگ، ازهم‌گسیختگی درونی، گرایش افراطی به غیر و خود کم‌بینی را باعث می‌شود که اعتماد و امنیت را سلب می‌کنند. به عنوان مثال گرایش‌های ناسیونالیستی تجزیه‌طلب و قومیت‌گرایی از جمله نمونه‌های افول فرهنگی و بروز تهدیدات امنیتی هستند.

بنابراین امنیت فرهنگی، روی دیگر اعتبار و پایداری سیاسی است. می‌توان اینگونه به طرح پرسش پرداخت که پیامدهای فرهنگی جهانی‌شدن کدامند؟ به این ترتیب امنیت فرهنگی از یکسو در ارتباط با جهانی‌شدن در نظر گرفته می‌شود و از سوی دیگر بر اساس اعتبار و پایداری سیاسی قدرت‌های مؤثر در سیاست بین‌الملل مورد توجه قرار می‌گیرد. بر این اساس پیامدهای فرهنگی جهانی‌شدن در دو دسته‌ی تهدیدات امنیتی و فرصت‌های امنیتی - در حوزه‌ی فرهنگ - قابل توجه‌اند.

۷- پیامدهای فرهنگی جهانی‌شدن

الف - تهدیدات امنیتی

در دسته‌ی تهدیدات امنیتی، تلاش‌های قدرت‌های بزرگ جهت ساماندهی فرهنگی جهانی با مشخصات عام، غرب‌محور، محافظه‌کار و ضامن فرهنگی حفظ وضع موجود، مغایر، پرخاشگر و معارضه‌جو با الگوهای فرهنگی غیرغربی جای می‌گیرند. در این راستا ایجاد رژیم‌های فرهنگی و تأکید بر ارزش‌های لیبرالی، حقوق بشر و دموکراسی در معنا و مصداق مورد تأیید قدرت‌های بزرگ قرار می‌گیرند. شاید بتوان ایجاد چنین رژیم‌هایی را پس از جنگ سرد به عنوان «تله امنیتی» قدرت‌های بزرگ برای کشورهای جهان سوم محسوب نمود. شعارها و مفاهیم عامه‌پسند که قابلیت تصدیقی بالایی دارند و عموماً بدیهی پنداشته می‌شوند، بدون اشاره به سابقه و تاریخچه‌ی عملکرد این قدرت‌ها در این زمینه‌ها و با بهره‌گیری از تبلیغات فراوان و جنگ روانی در سیاه‌نمایی مخالفان سیاست‌های فرهنگی آنان به عنوان مخالفان نیازهای اساسی و بدیهی انسانی، بکار گرفته می‌شوند. چنانچه کشورهای جهان سوم در اصلاح و تقویت ساختار سیاسی و اجتماعی خویش به تکرار این شعارها و مفاهیم بدون هیچ‌گونه دخل و تصرف و نقد و اصلاحی متناسب با مقتضیات جامعه‌ی خویش پردازند، ابتکار عمل را از دست داده‌اند. زیرا در اینصورت مؤلفه‌های ارزیابی وضعیت فرهنگی و امنیت فرهنگی، در شناخت و تشخیص و تأیید متکی بر منابعی بیرونی و مخالف می‌گردند.

بنابراین تفکر انحرافی در مورد جهانی‌شدن به معنای پذیرش هر آنچه ذیل این عنوان مطرح می‌شود، می‌تواند کشورهای جهان سوم را در ساماندهی فرهنگی خود، مستحیل در رژیم‌های فرهنگی ساخته و پرداخته‌ی قدرت‌های بزرگ گرداند.

ب - فرصت‌های امنیتی

با این حال، نباید چنین پنداشت که همه‌ی جریان‌ها یکسویه و از شمال بر جنوب تحمیل می‌شوند، زیرا بخشی از جهانی‌شدن، رشد و تکاپوی فرهنگی کشورهای جهان سوم در سطح جهانی است. همچنین جهانی‌شدن، حصارهای غرب در خصوص «معرفی» و «ارزیابی» فرهنگ‌های کشورهای جهان سوم را از

ابعاد مختلف کم‌رنک کرده است. در این راستا افزایش رشد روابط میان فرهنگی را می‌بایستی از بهترین فرصت‌های فرهنگی و بلکه امنیتی برای کشورهای جهان سوم دانست که دارای بُنیه و پتانسیل فرهنگی مناسبی می‌باشند. فرایند جهانی‌شدن سبب تقویت «تأثیرگذاری قدرت‌های کوچک» گردیده است و تأثیرگذاری فرهنگی کشورهای جهان سوم از جمله نمونه‌های آن می‌باشد. علاوه بر این رشد جریان‌های فرهنگی قوی و پر قدرت نظیر جنبش‌های اسلامی را نیز باید در نظر داشت. به عنوان نمونه، لاسُن (Lawson) در بررسی تاریخچه جهانی‌شدن (Globalization) آورده است: «تأثیر رشد اسلام در امور جهانی، چالشی در برابر هژمونی غرب در فرایند جهانی‌شدن است.»^۱

این چالش متمرکز بر ارجحیت الگوهای فرهنگی هدایت فرایند مذکور می‌باشد. بنابراین لازم است کشورهای جهان سوم نیز خود را نه فقط تماشاگر و شاید هم قربانی جهانی‌شدن، بلکه بازیگر و دارای امتیاز و موقعیت در آن بدانند.

۸- فرصت‌های ناشی از جهانی‌شدن برای کشورهای جهان سوم

بحث در این موضوع، بحثی نو و کم پیشینه است و از آنجا که نشانه‌ها و پیامدهای جهانی‌شدن، صورتی نسبی و سیال دارند، لذا عملاً نمی‌توان بحثی جامع در این خصوص ارائه کرد، اما باید توجه داشت که این واقعیت، ویژگی مثبت این موضوع جدید می‌باشد. به عبارت دیگر، حداکثر چیزی که می‌توان از این بحث انتظار داشت تجزیه و تحلیل بسترها و پایه‌های در حال تغییر می‌باشد و ما هنوز برای رسیدن به یک نتیجه‌گیری قطعی، روشن و مشخص فاصله‌ای طولانی داریم. خلاصه اینکه ماهیت موضوع، بحث را بیشتر متوجه وقایع حال و دل‌مشغولی‌ها و نگرانی‌های نسبت به آینده می‌کند، تا گذشته.

موضوع «فرصت‌های ناشی از جهانی‌شدن برای کشورهای جهان سوم»، موضوعی ترکیبی و متشکل از چند حلقه یا قطعه‌ی اساسی است که کاویدن و گشایش بحث، منوط به در نظر داشتن این عناصر تشکیل‌دهنده و ارتباط آنها با یکدیگر است، که عبارتند از: فرصت(ها)، جهانی‌شدن و کشورهای جهان سوم.

۹- فرصت(ها)

فرصت، متوجه ایجاد و یا تقویت و افزایش امکان عمل در راستای هدایت نسبتاً موفقیت‌آمیز توانایی‌ها به سوی اهداف مشخص و تعیین شده - برای کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت - می‌باشد. بر این اساس می‌توان فرصت در جهان مبتنی بر نظم و ستفالی دولت - ملت عبارت دانست از: «فراهم آمدن زمینه برای ارتقاء توان ملی در راستای منافع ملی که طبعاً پوشاننده‌ی علایق ایدئولوژیکی و نیازمندی‌ها و اهداف منطقه‌ای نیز می‌باشد. پس، از یک نگاه درون‌محور و باور به توسعه‌ی درون‌زا^{۱۱}، بجای توسعه‌ی

برونزا^{۱۲}، فرصت را می‌توان زمینه‌ی کسب آمادگی درونی (حول اتکاء به خود و در راستای اهدافی چون بومی‌گرایی، استقلال‌طلبی فرهنگی، انحصارشکنی علمی و...) برای افزایش توان ملی در جهت تأمین منافع ملی دانست.

با این اوصاف، فرصت متوجه امکان بهره‌برداری و کسب توانایی در این راستا می‌باشد. در واقع فرصت‌ها را باید ایجاد کرد و بتوان از فرصت‌های بوجود آمده، به درستی استفاده کرد. در یک جمع‌بندی و نتیجه‌گیری می‌توان گفت فرصت‌های ناشی از جهانی شدن برای کشورهای جهان سوم به معنای ایجاد یا افزایش امکان عمل این کشورها در راستای منافع ملی با لحاظ علایق ایدئولوژیکی و نیازمندی‌ها و اهداف منطقه‌ای‌شان می‌باشد. اکنون با توجه به متغیر میانجی و واسطه‌ای «جهانی شدن» این پرسش اساسی مطرح می‌شود که با توجه به اینکه فرصت، زاینده‌تغییرات است، وضعیت سابق (ماقبل جهانی شدن) چه محدودیت‌هایی را برای کشورهای جهان سوم ایجاد می‌نمود که اکنون با تغییر در عناصر این وضعیت (سابق)، فرصت‌هایی فراهم شده است؟ چگونه از مباحث مربوط به پدیده‌های جهانی شدن برای فهم و توضیح فرصت‌های جدید برای کشورهای جهان سوم می‌توان استفاده کرد؟

در یک نگاه کلان می‌توان از تغییر در ساختار نظام بین‌الملل سخن به میان آورد. ساختارها همواره نقشی تعیین‌کننده و نامرئی در جهات خاصی بر عهده دارند. ساختارها، عامل محدودکننده‌ی فعالیت‌ها در چهارچوب‌های مشخصی هستند. به عبارت دیگر قواعد روابط، تعامل و بازی در محدوده‌ی ساختارها صورت می‌پذیرد. بنابراین نقش ساختارها، تعیین حدود و قلمرو فعالیت‌ها تا حد بسیار بالا و قابل توجهی است.

ساختار نظام بین‌الملل تا قبل از پایان جنگ سرد و فروپاشی ابرقدرت شرق، تفکیکی «دوقطبی» را بر اذهان، تحلیل‌ها، برنامه‌ها و استراتژی‌ها تحمیل کرده بود و کلیه فعالیت‌ها - نه مطلقاً بلکه با نسبت بالا - در همین چارچوب معنا و محقق می‌شد. در نتیجه، اولین پیامد تغییرات ساختاری در فضای جهانی شدن، این است که قواعد و روابط سابق را کم‌اعتبار می‌نماید و زمینه را برای طرح‌ریزی قواعد و روابط جدید آماده می‌سازد. هرچند شاید نتوان با این صراحت میان فروپاشی ابرقدرت شرق و تغییرات ساختاری ناشی از آن در نظام بین‌الملل با پدیده‌ی جهانی‌سازی ارتباط مستقیم برقرار نمود، اما نکته‌ی مهم آنست که پدیده‌ی جهانی شدن تأثیری جدی بر تغییرات ساختاری پدید آمده از یکسو و حفظ وضعیت سردرگمی و بلا تکلیفی - به جهت از دست رفتن قوام ساختاری سابق و احساس آشفتگی - از سوی دیگر دارد. بنابراین جهانی شدن با حفظ و طولانی نمودن وضعیت گذار به شکل‌گیری ساختار جدید در نظام بین‌الملل، امکان تحرک را از یکسو و وسعت و سرعت و مدت تحرک را از سوی دیگر فراهم آورده

است. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که امکان تحرک پیش گفته چگونه می‌تواند به عنوان یک «فرصت» برای کشورهای جهان سوم درآید؟

در پاسخ به این پرسش لازم است به عنصر مغفول در تحلیل‌های علوم اجتماعی یعنی عنصر «زمان» توجه ویژه نماییم. توضیح اینکه با توجه به آشفتگی پدید آمده و بوجود آمدن مفرّهای جدید، روابط قدرتی میان سلطه‌گران و کشورهای تحت سلطه (کشورهای جهان سوم) دچار تحول گردیده است. درک این تحول را دقیقاً با توجه به دو عامل و دو واقعیت «افزایش دوره‌ی زمانی مقاومت از سوی کشورهای جهان سوم» از یکطرف و «طولانی‌شدن دستیابی به اجماع میان قدرت‌های بزرگ (سلطه‌گری و استکباری) موجود» از طرف دیگر می‌توان دریافت.

نمونه‌ی مثالی مناسب برای این روند، مواجهه‌ی قدرت‌ها با جمهوری اسلامی در دو دوره‌ی قبل و بعد از جنگ سرد می‌باشد. پیروزی انقلاب اسلامی و دیدگاه شدیداً انتقادی جمهوری اسلامی در مورد ساختار نظام بین‌الملل، قدرت‌های محاط در این ساختار را به عکس‌العمل تند در قالب جنگ تحمیلی واداشت. روندی که نهایتاً به جنگ ختم شد، علاوه بر سرعت، با موانع و مشکلات در سطح نظام بین‌الملل مواجهه نشد، اما مواجهه با جمهوری اسلامی در شرایط پس از جنگ سرد که قدرت‌های بزرگ همانند سابق محاط در ساختار نظام بین‌الملل نیستند و عملاً ساختار پیشین دچار تحول گردیده، دستیابی به اجماع جهت مقابله، در زمانی طولانی‌تر از سابق عملی می‌شود که این تفاوت زمانی جمهوری اسلامی را قادر می‌سازد با حرکت به سمت اهداف از پیشین تعیین شده‌ی خود، ضمن تقویت و ارتقاء توان ملی قدرت چانه‌زنی خود را افزایش داده و همچنان بر افزایش زمان گفت‌وگو و دیپلماسی دست پیدا کند. بنابراین می‌توان به تعبیری گفت: «زمان، زمان می‌آورد. زمان، قدرت می‌آورد. قدرت، زمان می‌آورد.»

در واقع آشفتگی ساختاری نظام بین‌الملل این امکان را فراهم آورده که فعالیت‌های کشورهای جهان سوم در زمان مقتضی، به تقویت آنها و لذا افزایش قدرت چانه‌زنی و کسب فرصت بیشتر و طولانی‌تر برای فعالیت بیشتر - و لذا قدرتمندی افزون‌تر - بینجامد. در نتیجه، چنانچه کشورهای جهان سوم به مقاومت مبادرت ورزند، می‌توانند با مدیریت صحیح «زمان» پله پله بر شکاف میان قدرت‌های بزرگ برای اجماع علیه خودشان (کشورهای جهان سوم) دامن بزنند. پاشنه‌ی آشیل این مقاومت، رفتار غیرمدمبرانه و لجوجانه است که نمونه آن، کشور عراق بود. در انزوا قرار گرفتن و گسست حکومت (دولت) و ملت، موجب می‌شود عوامل بازدارنده‌ی ناشی از گسست ساختاری ناشی از پدیده‌ی جهانی‌شدن، در زمان اجماع قدرت‌ها علیه کشور جهان سومی، فعال نشوند و سرکوبی آن کشور، بصورتی خشن، سریع و عمدتاً در قالب نظامی صورت پذیرد.

جمع‌بندی و نتیجه

جهانی‌شدن سبب گردیده که بحث «توسعه» به مقوله‌ای درون مرزی و ملی مبدل شود. هرچند نسخه‌های اولیه‌ی توسعه جنبه‌ی وارداتی از کشورهای مرکز داشت اما در دوره‌ی آشفته‌ی کنونی و در عصر پس از جنگ سرد، «توسعه» بیش از پیش به مثابه‌ی ضرورتی «بومی» و لذا ملی مورد توجه قرار گرفته و پیوند آن با «دولت»، به نحوی دیگر مطرح شده است. امروزه، برخلاف گذشته که دولت، مجری برنامه‌های توسعه و انجام تغییرات از بالا و عمدتاً به نفع یکی از دو بلوک مسلط بر نظام بین‌الملل بود، دولت، توسعه و تحقق آن را دارای پیامدهای امنیتی درونی دانسته که می‌تواند فراز یا فرود جایگاه کشور را در سطح منطقه و جهان به دنبال داشته باشد. با فروپاشی نظام دو قطبی، دولت‌ها از قدرت و تحرک بیشتری برخوردار شده‌اند و لذا می‌بایستی توان خود اتکایی بیشتری نسبت به سابق بیابند. جهانی‌شدن هرچند توسعه را به مانند گذشته طرح ننمود، اما این موضوع برای هر دولتی همچون یک مقوله‌ی امنیتی محسوب می‌گردد، زیرا نحوه و نتیجه‌ی برنامه‌های توسعه‌ای به مثابه‌ی آزمون کارآمدی هر دولتی، می‌تواند استحکام و یا اضمحلال درونی آن را موجب شود. با توجه به لزوم افزایش قوای درونی در نظام آشفته‌ی متأثر از جهانی‌شدن، توسعه ماهیتی امنیتی یافته است. لیکن این درک امنیتی ناظر بر تقویت درون و نه تحت‌الحماکی از سوی برخی قدرت‌ها می‌باشد. در واقع، نوعی تحول درک امنیتی از جایگاه توسعه در آینده دولت، در اثر پدیده‌ی جهانی‌شدن به وجود آمده است. البته، تحول مذکور متغیر و غیر مطلق است، از این رو می‌توان جهانی‌شدن را از یک طرف فرصتی برای تحرک و پرداختن به درون جهت افزایش توان تأثیر منطقه‌ای و جهانی قلمداد نمود و از طرف دیگر آن را تهدیدی برای نظام‌هایی دانست که با غلفت از نگاه درون محور و اهمیت امنیتی توسعه برای دولت در قرن بیست و یکم، زمینه‌های تغییر بنیادین را فراهم می‌سازند.

تحلیل صحیح و واقع‌بینانه‌ی رفتارهای قدرت‌های مسلط در نظام بین‌الملل، نیازی فوری برای کشورهای جهان سوم جهت شناخت و استفاده‌ی به موقع از «فرصت‌ها» می‌باشد. یک نکته‌ی اساسی و راهنما در این راستا آنست که رقابت اقتصادی با تخاصم سیاسی تفاوت دارد. بنابراین کشورهای جهان سوم نمی‌توانند رقابت‌های تند و شدید کشورهای صنعتی با یکدیگر را زمینه‌ای برای بهره‌برداری سیاسی از قدرت آنها به نفع خود علیه سایر کشورهای صنعتی تلقی نمایند. آنچه که حائز اهمیت است همانا کسب توانمندی علمی و فنی که توانمندی اقتصادی را به دنبال می‌آورد، سپس با تکیه بر این دستاورد و موضوعیت اقتصادی به عرصه‌ی رقابت سیاسی در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی به هدف کسب امتیازات راهگشا برای توسعه‌ی کشور خود وارد شوند. بنابراین با تلاش با انگیزه، توأم با مقاومت و در نظر داشتن عنصر کلیدی

«زمان»، کشورهای جهان سوم می‌توانند از تغییرات ناشی از جهانی‌شدن به عنوان فرصت‌های ارتقاء جایگاه کشور خود در ساختار آتی نظام بین‌الملل بهره‌مند شوند.

پانوشته‌ها:

- ۱- ساعی، ۱۳۸۰، صص ۲۱ و ۲۲
- ۲- جهت کسب اطلاعات بیشتر مراجعه کنید به: دکتر حمید مولانا. جریان بین‌المللی اطلاعات (گزارش و تحلیل جهانی). ترجمه: یونس شکرخواه. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها. چاپ اول ۱۳۷۱. صص ۵۰-۴۱.
- ۳- فوکویاما، ۱۳۷۹، ص ۶۲
- ۴- همان، ص ۱۰۸
- ۵- بدیع، ۱۳۷۶، صص ۳۶ و ۳۷
- ۶- از کیا، ۱۳۸۰، ص ۲۰
- ۷- هتته، ۱۳۸۱، ص ۳۲۴
- ۸- قوام، ۱۳۸۴، صص ۶-۳
- ۹- کندی، ۱۳۷۰، صص ۸۶۴ و ۸۶۵
- ۱۰- لاسن، ۲۰۰۳- ص ۱۲۳

۱۱ -Inward Looking development

۱۲ -Out ward Looking development

فهرست منابع

- ۱- دکتر احمد ساعی، درآمدی بر شناخت مسایل اقتصادی و سیاسی جهان سوم، تهران، نشر قومس، چاپ سوم، ۱۳۸۰.
- ۲- هتته، تئوری توسعه و سه جهان، ترجمه احمد موثقی، تهران، نشر قومس، چاپ اول، ۱۳۸۱.
- ۳- دکتر مصطفی ازکیا، جامعه‌شناسی توسعه، تهران، مؤسسه نشر کلمه، چاپ سوم، ۱۳۸۰.
- ۴- برتران بدیع، فرهنگ و سیاست، ترجمه دکتر احمد نقیب‌زاده، تهران، نشر دادگستر، چاپ اول، ۱۳۷۶.
- ۵- فرانسیس فوکویاما، پایان نظم و سرمایه اجتماعی و حفظ آن، ترجمه غلامعباس توسلی، تهران، جامعه ایرانیان، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- ۶- پل کندی، پیدایش و فروپاشی قدرت‌های بزرگ؛ ترجمه عبدالرضا غفرانی، انتشارات اطلاعات، چاپ اول؛ ۱۳۷۰.
- 7- Stephanie lawsen. International Relations First Published in 2003 by polity Press.

